

سیاست در خدمت اجتماع

فضیلت دانش و خرد و دوران‌اندیشی و حسن تمیز خیر و شر و کیاست و قدرت تصمیم و عمل، در تمام ادوار تاریخی، محور حسن انجام امور و نیکی عاقبت افراد و اجتماعات بوده و هست. از هنگام حدوث انقلاب کبیر فرانسه و بخصوص پس از سقوط امپراتوری ناپلئون بناپارت، آزادیهای فردی، قدم بقدم از کشورهای اروپائی و امریکا، بتدریج در بیسط زمین شایع گردید و با اعلان حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم، این آزادی در تمام کشورهای جهان بدرجات مختلف نضج گرفت. وقتی که در نظر آورید که با تمام این مراتب، امروز حتی در آزادترین کشورهای جهان، با همه حدود و قیود قانونی و سیاسی که در راه تصمیمات ناگهانی کشیده شده، سوء ادراک یا خصائل منفی یک زمامدار، ممکن است آتشی برافروزد که چشمه خورشید را تیره و تار سازد، آنوقت میتوان اهمیت مردان خردمند و فهیم را در دوران وحشت و جهل و استبداد که تا دوقرن پیش امتداد داشت، در خاطر مجسم نمود.

امروز ما هنگامی که بتاریخ چنگیز خان نظر می‌اندازیم، بحیرت می‌اقتیم که این مرد وحشی و بیابانی که از تمام مزایای جهان داری جز هوش مغرط و فهم تند و تهور و بلندپروازی و سخت کوشی بهره‌ای نداشته‌است با کدام طلسم توانست دولی بنیان نهد که در آسیا و اروپا قرنها حکومت کند. در حقیقت وقتی که آغاز سلطنت او را اوائل قرن هفتم هجری بحساب آوریم، پایان دولت فرزندان او هنگامی اتفاق افتاد که نیروی کاترین خورشید کلاه، در حدود پنج قرن بعد سلطنت خان باغچه سرای، امیر قرم را منقرض ساخت. چنگیز تشخیص داده بود که با قلت جمعیت قوم مغول، انقیاد آسیا و اروپا از دو راه ممکن است:

۱- انضمام اقوام زردپوست که در مجاورت مغولستان میزیستند و حتی ترکان اوینغوری در صفوف سپاهیان نیرومند خود.

۲- تخریب و انهدام قطعات وسیع از کشورهای بزرگ و نیرومند تا بحدی که جمعیت کشور مغلوب بحد معقول و بی‌آزار برسد.

این طرح دوم در جنگ جهانی دوم از سوی نیروی نازی نیز بمورد عمل گذاشته شد و به «سیاست سوزانیدن زمینها» نام گرفت.

چنگیز مرد عمل بود و بیش از هر کس معنی این مثل فارسی را که «دود گشته چون نیم کردار نیست» میدانست و نیز شم روانشناسی داشت. گویند نامه های او به پادشاهان و امراء دور و نزدیک بسیار کوتاه بوده و غالباً به این عبارت «اگر طاعت کنی فیها و گرنه عاقبت را ما چه دانیم خدای قدیم داند» بسنده میکرد. وقتی یکی از منشیان، بعادت مترسلان درباری نامه‌ای دراز و با الفاظ مطمئن و تهدیدآمیز بیکی از پادشاهان نوشته بود چنگیز سخت آشفته می‌شود و دبیر را میرنجاند و میگوید «این مرد طرف را با نوشتن این نامه «باغی»

می‌کند. « از دلائل مردم شناسی او این بود که همینقدر که دید شعله جهانگیری وی بر آسمان زبانه کشیده و بزودی روزی فرا میرسد که جویهایی خون بسته و لهیب آتش شهرها فرو خواهد نشست و آنوقت هنگام تمشیت کشورهای مفتوحه و جهاننداری است، مردی خردمند و حکیمی چینی را بنام «یه لیوچوتسای» بوزارت خود برگزید.

این مرد فرزانه هر قدر توانست از افراط در خونریزی چه در شرق و چه در غرب ممانعت کرد و هر زمان که خاطر خدایگان سخت دل و دیوسار خود را قرین آسایش یافت در حفاظت نسل بنی آدم و ترمیم و تعمیر خرابیها و اعاده آسایش بندگان خدای دلال و نصیحت کرد. یه لیوچوتسای بالیقت و خرد ذاتی وزارت چنگیز و ولیعهد او اوگتای قاآن را که در حقیقت اداره نیمی از بیسط زمین بود تعهد کرد و با حکمت عملی خداوندگار جوان خود را متنبه میساخت. وقتی اوگتای از او رنجید و وی را به بند انداخت. چیزی نگذشت که از کرده خود پشیمان شد و پیغام داد که آزادی و بسرکار خود بازگرد. ولی یه لیوچوتسای همچنان در زندان بماند و هنگامی که اوگتای علت را پرسید گفت «مرا به زندان افکندی و این دلیل آن بود که گناهکارم و اکنون آزادم میسازی و باین دلیل بی گناهم با این وضع من چگونه از عهده امور بر توانم آمد.»

برکت نفس یه لیوچوتسای و امثال او طوری در دل چنگیز اثر کرده بود که در پایان عمر او را به تأمل در خونریزیهای فراوان و ادشت ووی با همه قساوت در خود احساس پشیمانی می نمود ولی بعلت نخوت بی پایان، چون تیر از کمان گذشته بود، از اینکار اظهار تألم نمی نمود.

نقطه فارقه‌ای که میان چنگیز و اسکندر مكدونى است، این است که با همه پذیرفتگاری و احترامی که اسکندر بر استاد خود ارسطو داشت، در پایان عمر از او روی برتافت و پسر خواهر ارسطو را به صرف تهمت یا حقیقت ارتکاب خیانت، کیفر مزگ داد و حکیم را رنجیده خاطر و متواری ساخت ولی چنگیز تا پایان عمر با یه لیوچوتسای بر سر مهر بود. آراء حکیمانۀ او و انتظامات اداری چینی که در جهان قدیم مشهور بود، توانست شالوده‌ای محکم بریزد که بر روی آن امپراتوری مغولی که مبسوط ترین امپراتوریهای تاریخ جهان است، مدتها بر سر پای بایستد و پس از سقوط امپراتوری مرکزی، شاخه‌های آن که به اطراف سر بر کشیده بودند، قرن‌ها سرسبز و بر پای مانند. اگر این حکمت و حسن اداری چینی از دولت مغول منتزع میشد، به یقین این دولت نمی توانست منحصرأ در سایه شمشیر پایدار بماند.

یکی از شرائط درخشش ستارگان سیاسی، وسعت نطاق کشوری است که در آن عرض وجود کرده اند. مثلاً خواجه عمیدالدین اسعد افزری وزیر سعدزنگی پاشاده فارس و معاصر با سعدی نه فقط در عالم ادب با انشاد قصیده اشکنوانیه با این مطلع:

من بیلغن حمامات بیطحاء
ممتعات به سلسال و خضراء

یکی از لطیف ترین قصائد را در زبان عربی بیادگار گذاشته است، بلکه در سیاست هم داهی و هوشمند بوده است. با اینحال تنگی میدان هنر نمائی او آنچنانکه سزاوار است بدنیامعرفی نکرده است. برعکس در زمان سلجوقیان فتوحات درخشان الب ارسلان و ملکشاه و تصادم نیروهای

شرق و غرب از اقصاء اروپا تا کوه اورال در پهنه آسیای صغیر و شام گوهر ذاتی خواجه نظام-الملك را در انتظار جهانی بدرخشید. نظام الملك به اشارت الب ارسلان بنفسه بجنک باشیان-کارگان فارس پرداخت و آنان را بشکست و جهرم را تسخیر کرد.

شمشیر الب ارسلان در مرزهای کشور کار صاعقه می کرد و در داخل آراء صائب نظام-الملك خاطر سلطان را از اندیشه کشورداری آسوده می ساخت. این اتحاد مساعی مدام به فروش کوب اقبال سلجوقیان مدد میرساند تا آنکه سپاهیان سلجوقی حتی مکه و مدینه را از دست عمال خلفاء فاطمی بیرون کردند.

در سال ۴۶۴ هجری قمری در ناحیه ملازگرد جنگی میان سپاهیان دیوژن رومانوس و نیروی الب ارسلان که بمراتب کمتر از سپاهیان امپراتور بود در گرفت و رومیان شکست یافته و امپراتور اسیر گردید. در سپاه روم سربازان مزدور فرانسوی و بعضی کشورهای دیگر اروپای غربی در زیر فرمان اورسل که به اعتباری خویشاوند و به احتمالی جسد بزرگ پادشاهان اسکانلند بوده است به پیکار پرداخته بودند.

پس از الب ارسلان ملک شاه به سلطنت رسید و عموش قاورد به ری حمله برد و در جنوب همدان در جنگی که سه شبانروز طول کشید شکست خورد و اسیر شد و به نصیحت نظام الملك او را از کسوت حیات عاری ساختند. تدبیر خواجه در بسط ملک و آرامش و رفاه مردم سودمند بود و قصه حواله کردن مزد ملاحان جیحون بر مالیه انطاکیه سخت معروف است.

از مشاهیر صدور غرب ریشلیو صدر اعظم لوتی سیزدهم است. فهم سیاسی و تدابیر او منازعان داخلی و فتوودال هارا بر افکند و شالوده ای بنیاد نهاد که بر اساس آن فرانسه ای مقتدر امکان نشو و نما یابد ولی از سوی دیگر عدم تجربه و دانش اقتصادی ریشلیو باعث شد که هزینه های گزاف و بیرویه اود راه تقویت سپاه و نیروی دریائی و امهای بسیار بیار آورد و سرانجام مجبور شد بر مالیاتها بیفزاید و این جمله علت نارضائی مردم و عصیانهای پیاپی گردید.

یکی دیگر از سیاستمداران نامدار فرانسه تالیران است. او عضو خاندان اصیلی بود که تالیران را در آغاز برای کشیشی تربیت کرده بود. با بروز استعداد های جبلی او توجه دربار بسوی جلب شد و از اینراه سودها برگرفت. اول کشیش کلیسای اوتون گردید و از این سمت جزء هیئت اتاژ نرال مقرر گردید و در آنجا بود که با افکار انقلابی آشنا گردید. و در تشریفات مذهبی و سیاسی شرکت میکرد. پس از سفری که در سال ۱۷۹۲ به انگلیس کرد در فرانسه مظنون شناخته شد و مجبور به ترك یار و دیار گردید. در سال ۱۷۹۴ سفری به امریکا کرد و در آنجا به خرید و فروش و احتکار زمین پرداخت. پس از سقوط ریز پیر به فرانسه بازگشت و در حکومت کنسولها و دیر کنواریوزارت خارجه منصوب گردید. تالیران در سلطنت ناپلئون بناپارت متصدی مهم خارجه بود و نظرش آن بود که در سیاست خارجی رویه ملاعمی اتخاذ گردد و ناپلئون باین علت در سال ۱۸۰۸ او را محترمانه از کار برکنار کرد. در کنفرانس ارفورت متهم شد که بیش از آنچه برای ناپلیون کار کند، بسود روسها کار کرده است. پس از سقوط ناپلیون بناپارت، اعاده خاندان سلطنتی بوربن بمساعی تالیران صورت گرفت و بسمت وزارت خارجه در سلطنت لوتی ۱۸ منصوب گردید. با کوششهای او بود که با وصف شکست ناپلیون بناپارت مرزهای فرانسه بقرار دوران پیش از ناپلیون قرار گرفت و تدبیرهای تالیران در کنگره وین فرانسه را از آداء غرامت های سنگین جنگی و خسارتهای ارضی مصون داشت.

این مسئله میرساند که تالیان بعلت وحشتی که از استبداد ناپلیون بناپارت داشته است ازدهاء سیاسی خود بِنفع وی عامداً احترازمی نموده است. تا اینجا حکومتها جنبه شخصی داشت و صدای اجتماعات در تعیین تقدیرشان بسیار ضعیف بوده و باید گفت که با آنکه انقلاب کبیر فرانسه نخستن گام رابسوی حکومت اجتماعی برداشته بود، معذک نهضت ناپلیون بناپارت آثار این انقلاب را تا حد زیادی خنثی کرد. گامهای اساسی در راه آزادی بطور تدریجی و مداوم، پس از سقوط ناپلیون واز اواسط قرن نوزدهم برداشته شد. در این ایام امپراتوری انگلیس بذروهٔ اعتلاء رسیده بود و دو مرد سیاسی یکی بنام گلاستون و دیگری دیزرائیلی بنوبت زمام حکومت این دولت عظیم را در دست می گرفتند و انعکاس افکار عامه در طرز ادارهٔ حکومت آنان تأثیر مهمی داشت و این سبک عمل بود که با وجود قدرت های دو جنگ عظیم جهانی مدام روه پیش میرود و هر روز مایهٔ تحولات تازه در وضع حکومت در سراسر گیتی میگرد و هدف این تغییرات در همه جا بهبود حال مردم عادی در تمام نواحی زندگانی اجتماعی است و در اینجا خوب است نظری کوتاه بر حکومت این دو مرد سیاسی بیفکنیم.

گلاستون فرزند یک تاجر خوشبخت از اهالی لیورپول بود و در دانشگاه های اتین و اکسفورد تحصیل کرده بود. وی در کار نطق و خطابه تمرین کرده بود و در سال ۱۸۳۳ به وکالت مجلس مبعوثان رسید. گلاستون در آغاز وکالت پارلمانی مخالف لوایح اصلاحات اجتماعی بود. اول شغل دولتی او، نیابت ریاست ادارهٔ کل تجارت بود و در سال ۱۸۴۵ وزارت مستملکات رسید. گلاستون بتدریج احساسات محافظه کارانه را بیکسو نهاد. در سال ۱۸۴۶ وزارت مالیه منصوب گردید و در سال ۱۸۶۶ لوایح اصلاحات گمرکی خود را بمجلس برد ولی بامخالفت و شکست روبرو گردید و دیزرائیلی محافظه کار بجای او نشست. در سال ۱۸۶۸ آزادی خواهان غلبه یافتند و گلاستون بزعامت آنان نخست وزیر شد. در سال ۱۸۷۰ لایحهٔ اصلاحات ارضی ایرلند را بمجلس برد و در صدارت او لوایح اصلاحی چندی نسبت به ارتش و خدمات عمومی و فرهنگ و دربار به تصویب رسید. در ۱۸۷۴ محافظه کاران حکومت را بدست گرفتند و گلاستون بخاطر مطالعات ادبی و تاریخی دربارهٔ عصر همر شاعر یونانی از پیشوائی حزب استعفا کرده و خلوت گزید. امپراتوری طلبی محافظه کاران باعث شد که بار دیگر گلاستون بصدارت منصوب گردد و این در سال ۱۸۸۰ بود. مسئلهٔ افغان و افریقای جنوبی و جنگ با المتمدنی در سودان بار دیگر ستارهٔ او را به افول کشید. در این هنگام لقب لوردی بوی اعطاء شد و گلاستون از قبول آن سر باز زد. در سال ۱۸۸۶ بار دیگر به نخست وزیری رسید ولی به علت لایحهٔ حکومت داخلی برای ایرلندیها سقوط کرد. در سال ۱۸۹۲ چهارمین بار بود که دولت جدید را تشکیل داد و هم این آخرین مرحلهٔ نخست وزیری وی بشمار میآید. سال بعد او و محافظه کاران از کار برکنار شدند و خدمت ۶۱ سالهٔ این مرد سیاسی در پارلمان انگلیس بسر رسید. گلاستون نخستین نخست وزیر مقتدر یک کشور نیرومند بود که تا آنجا که میتوانست افکار آزادیخواهان و طرح های اصلاحی را جامهٔ عمل پوشانید. مریدان وی صادقانه بدو عشق می ورزیدند و در تصویب لوایح اصلاحی او بیدریغ یاری می کردند و در حکومت وی طبقهٔ میانه مورد حمایت قرار گرفت. و اما رقیب گلاستون دیزرائیلی رهبر حزب محافظه کاران بود که پدرش یهود دیگری راها کرده و بدین مسیح گرویده بود و همین مسئله امکان نیل بمقامات عالیه را برای فرزندش میسر ساخت. دیزرائیلی مردی هوشمند و با قریحهٔ نویسنده کی آفریده شده

بود و بانگارش نخستین کتاب خود بنام و یویان گری هوش سرشار خود را آشکار ساخت . مخالفانش وی را مرتجع میخواندند. در سال ۱۸۳۷ وی نمایندهٔ محافظه کاران شد. پس از چندی بجای پیل پیشوای محافظه کاران شد و طبق رأی خود حزب محافظه کاران را که از هم گسیخته بود سر و سامان داد. در طی دوسه سالی که از این واقعه گذشت سه جلد کتاب چاپ و منتشر کرد که محتویات آنها اصول عقائد محافظه کاران انگلیس تا امروز بشمار میآید و حاصل این کتابها این بود که تاج و منبر حامی زحمت کشان عادی و کشاورزان است . در ۱۸۵۲ وزارت مالیه رسید و لایحهٔ مالیاتی اوسبب سقوط فوری وی گردید . در نخستین باردیزرائیلی پس از سقوط لورد دربی بسال ۱۸۶۷ بر مسند صدارت نشست . دومین بار پس از گلاستون در سال ۱۸۷۴ نخست وزیر شد و تا ۱۸۸۰ حکومت نیرومندی را اداره میکرد. در این زمان مسائل عمومی و اصلاحات اجتماعی از قبیل بهداشت و خانه سازی و قوانین کار مطمح نظر عام بود و حکومتی امید پیشرفت داشت که اینگونه اصلاحات را وجههٔ همت خود قرار دهد . بر حسب اشارت دیزرائیلی دولت انگلیس سهام خدیو مصر را در کمپانی کانال سوئز خریداری کرد و این کار برای انگلیسها جای پای محکمی در آن منطقه ایجاد کرد. در جنگ میان روس و عثمانی، دیزرائیلی بحمايت ترکها برخاست و مانع دست یافتن روسها بر مدیترانه گردید. در این سودا جزیرهٔ قبرس را دست مزد گرفت و سرانجام در کنگرهٔ برلین به نمایندگی انگلیس شرکت کرد و مقاصد خصوصی این دولت را بنحو اتم بر آورد و شأن و آبروی امپراتوری انگلیس را افزون ساخت . این کارها شوکت انگلیس را که در زمان گلاستون به ضعف گرائیده بود اعاده کرد و دوستانان امپراتوری را به وجد و نشاط آورد . دیزرائیلی صیانت و توسعهٔ امپراطوری را از مصمم دل آرزومند بود و در این راه گامهای بلند برداشت . او ملکهٔ ویکتوریا را بعنوان امپراتریس هندوستان تاجگذاری کرد و مجموع این مساعی در راه تحکیم اصول پادشاهی ، دیزرائیلی را محبوب ملکه گردانید .

این بود شرح بسیار مختصر از رؤس سیاستهای دودولت مهم جهانی و ما از این وجیزه چنین استنباط میکنم که در جهانی که ظلمت جهل و استبداد گوشها را کر و چشمها را کور کرده بود، سیاستمداران دول نسبتاً آزاد و دانا، عرصه را خالی دیده و میتوانستند با سلاح آزادیخواهی و دانش نسبی در مسابقهٔ سیاست بین المللی گویا بجهانند و سرور بیاکنند. و اما وضع جهان امروز ازین تغییر کرده است . کشورهای عقب ماندهٔ آن روزگار در مدتی کمتر از نیم قرن در علم و صنعت همدوش مترقیترین کشورهای اروپای غربی و آمریکا شده اند. در کشورهای دیگر هم که مردم این معجزات را دیده اند، بجنب و جوش افتاده و هر یک شبانروز در این مسابقهٔ افتخار می کوشند. در چنین جهانی صحبت از پیشوائی یک یا دودولت سخنی نادرست و مضموم است. دیری نخواهد گذشت که بنی آدم از سپاه و سپید و سرخ و زرد در جهان دانش همدوش خواهند بود و با این وضع سیاست جهانی باز گونه خواهد شد و خیر خواهان بشری برای محو آثار ستیزه جوئی به ایجاد حکومت جهانی اقدام خواهند کرد و آنروز است که جنگ زپیگار از روی زمین رخت بر خواهد بست و هزینه های جانی و مالی در راه سعادت ابناء بشر بکار خواهد افتاد .